هو العلیم

تفسیر حدیث قدسی

«یابن آدم اکثر من الزاد فان الطریق بعید بعید»

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۱۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

" يا بن آدم أكثِرْ مِن الزّاد فإنّ الطريقَ بعيدٌ بعيد، و جدِّدِ السَّفينه فإن البحرَ عميقٌ عميق و خَفِّفِ الحمْلَ فإنَّ الصِّراطَ دقيقٌ دقيق و أخلِصِ العملَ فإن النّاقدَ بصيرٌ بصير."

ای فرزند آدم چهار دستورالعمل در این جا وجود دارد که برای سعادت انسان خداوند این دستورالعملها را داده؛ یکی این که" اکثر من الزاد" تا می‌توانی توشه‌ات را بردار، توشه‌ات را زیاد کن. چرا؟" فان الطریق بعید بعید" راه خیلی طولانی است. مسافت خیلی زیاد است. راه خیلی پر پیچ و خم است. آغاز راه خیلی زیاد است. انسان به هر مقدار که مسافرت او طولانی باشد به فکر امکاناتی است که باید در آن مسافرت بردارد.

یک وقتی انسان از تهران می‌خواهد به قم فرض

کنید که ده هزارتومان هم بگذارد کنار کافی است. مگر چقدر مخارج بین رفت به قم و برگشت به تهران است؟ حالا یک خرجی هم در آن جا می‌کند. امّا حالا یک وقتی انسان میخواهد سفر مکه برود ده هزارتومان کافی نیست.

ما باید ببینیم چه راهی در پیش داریم و به آن مقدار راه تلاش کنیم. دوستان سوالاتی که مطرح کرده بودند البته من سوالات مرتبه قبل ندیدم و فراموش هم کردم بیاورم ولی راجع به سوالات همان جلسات گذشته مسائلی به چشم می‌خورد که حکایت از این مسئله می‌کرد که مسئله راه یک قدری بیشتر باز بشود و توقعات انسان از سیر و سلوک یک قدری بیشتر توضیح داده شود و تصحیح شود.

مسیر، مسیرِ به سوی خدا است. مسیر، مسیر رسیدن به او است. مسیری است که انسان تمام وجود خود را می‌خواهد متبدل کند، متحول کند. تمام خواستهای خود را به خواست خدا برگرداند و به اراده او برگرداند. مسیری که دیگر بازگشت در او نیست! راهی در پیش داریم که دیگر نمی‌توانیم

برگردیم. الان در میان این جمع چند نفر از افراد فامیل و اقوامشان بودند سال گذشته بودند که الان نیستند، دو سال قبل بودند که الان نیستند؟ درست است؟ آیا ما می‌توانیم آنها را برگردانیم؟ برای ما امکانش هست که آنها را برگردانیم؟ امکان ندارد.

عبارت عجیبی مرحوم آقا در روح مجرد دارند که من خیال می‌کنم این عبارت را راجع به خودشان می‌فرمایند راجع به افرادی که با مرحوم آقای حداد ارتباط داشتند ولی آن طور که باید و شاید از ایشان استفاده نکردند و مجالس با ایشان را به صحبتهای متفاوت گذراندند و صرفا به بودن با ایشان اکتفا کردند و حتی افرادی نسبت به این موضوع هم حتی بی توجه بودند. درست در نظرم می‌آید یکی از همین افرادی که در زمان گذشته مرحوم آقای حداد با ایشان رابطه داشتند و رفاقت داشت و می‌آمد از نجف به کربلا و ایشان را زیارت می‌کرد حالاتش تغییر پیدا کرده بود از نامه‌هایی که برای مرحوم آقا می‌فرستاد مشخص بود که حالاتش تغییر کرده است الان نامه‌ها موجود است، وضعیتش عوض شده بود. حالش عوض شده بود، صفای خاصی پیدا کرده بود،

آثار انبساط و بشاشت و نورانیت در وجنات او خیلی ظاهر بود.

مدتی از این قضیه گذشت تا این که مفسدین و اباطله و شیاطین دیدند که عجب این هم دارد از دست می‌رود و دارد در دامن ایشان می‌افتد و خلاصه یک نفر هم از مریدان دارد کم می‌شود آمدند و وسوسه کردند و بر همان مسائلی که مرحوم آقا در روح مجرد راجع به فتنه بعد از مرحوم آقای انصاری راجع به آقای حداد ذکر می‌کنند این جریان هم در ضمن فتنه انجام گرفت آمدند پدرش را وسوسه کردند و اقوام را وسوسه کردند و برحذر داشتند از ارتباط با آقای حداد و خلاصه که: ارتباط با این شخص، زندگی را از بین می‌بَرَد! این دعوت به عزلت می‌کند! این از کسب و کار می‌اندازد! این زن و بچه دارد ... این چه دارد ...

تا این که بالاخره متأسفانه این مسائل و این فتنه ها مؤثر واقع شد و عده‌ای آمدند پیش مرحوم آقای حداد و جِدًّا از ایشان تقاضا کردند که این شخص را به منزل خودشان دیگر راه ندهند و به همان شخص

هم توصیه کردند که دیگر به منزل ایشان نیا و حتی بعضی از مسائل شرعی عدم رضایت والدین عدم رضایت پدر و مادر یک همچنین مسائلی را مطرح کردند و این مسئله مؤثر واقع شد!

مرحوم آقای حداد می‌فرمودند: ما برای کسی دعوت نفرستادیم و ایشان خودش آمد و اختیار هم با خودش است و این طور هم نیست هر کسی بیاید این جا حالا مُخلِص و عرض می‌شود که ...!

بله مُخلِص از یک باب چرا. چون اصل و اساس این کار اصلا بر اخلاص و فقر در راه خدا است و از دست دادن همه‌تعینات، همه اعتبارات و بیرون انداختن حیثیات و شؤونات و تخیلات و افکاری که در مقابل مسیر و ممشای تقرب به او ولو این که رنگ الهی داشته باشد ... بله، همه اینها همین طور است و به همین کیفیت است. اما این اخلاص ظاهری و اینها نه آن دیگر بسته به تقدیر الهی است تا این که خدا فراز و نشیب دارد، زندگی بالا و پایین دارد. همه چیز در آن هست.

و بالاخره جدا شد! بله و نتیجه‌جدا شدن چیست؟ نتیجه جدا شدن دورشدن از معنویات و

فرورفتن در کثرات و وارد شدن در این عالم دنیا و رتق و فتق امور ظاهر و بله به جای این که ...

یک شب ما در یک جا بودیم یکی از همین‌ها که به همین بلایا مبتلا شده بود آمده بود برای زیارت امام رضا علیه السلام، قبل از این که به زیارت امام رضا برسد، شب دنبال تلویزیون می‌گشت همین آقا! تا فوتبال تماشا کند.

این هم نتیجه جناب حجة الاسلام کذا و کذا با این وضعیت! درست شد؟! این چیست؟!

نتیجه آن دور افتادن از مبدأ و دور افتادن از اصل و دورافتادن از آن منبع است. خب حالا خوب شد؟ حالا ای کسانی که آمدید و ایشان را جدا کردید و به مقصودتان رسیدید، حالا که از دنیا رفتی چشمتان باز شده همان قضاوت را می‌کنید که در زمان سابق می‌کردید؟ یعنی الان بر کار گذشته شما شادمان و مسرور هستید که این جوان را آمدید از این فیض عظمای الهی محروم کردید و از این سعادت عظمایی که دیگر به دست نخواهد آمد این را محروم کردید؟ درست شد؟ البته تقصیر خودش است نه این که حالا

تقصیر ... [فقط به گردن آنها باشد]، ولی به عنوان جزءالعلة که اینها مؤثر بوند.

مرحوم آقا در روح مجرد این را می‌خواستند بفرمایند آن کسانی که ایشان را دیدند و سر خود را به مسائل عادی گرم کردند و وقت خود را به مسائل عادی گذراندند خواهند دید که چه فیضی را از دست دادند و چه نعمتی را از دست دادند.

من خیال می‌کنم ایشان این مطلب را برای خودشان می‌خواستند بگویند و واقعا هم همین طور بود و الان ما تحسر و تأسف از دست دادن یک همچنین مردی را ما احساس می‌کنیم چند شب پیش یکی از دوستان سابق از دوستان مرحوم آقا بود و حالاتی داشت و کذا آمده بود و همین صحبت را مطرح می‌کرد که واقعا گاهی اوقات انسان باید به خدا پناه ببرد از این بی‌توفیقی که خدا برای انسان یک وقتی پیش نیاورد! چرا این مسئله این قدر اهمیت دارد؟ چرا؟ زیرا مسئله دیگر قابل بازگشت نیست! دیگر مرحوم آقا برنمی‌گردد! حالا هی برویم بالای قبر ایشان هی از خدا طلب رحمت کنیم ... طلب مغفرت کنیم، هی برای خود دعا کنیم، خب

دیگر برنمی‌گردد. دیگر مرده که زنده نمی‌شود و آن موقعیت مخصوص دیگر تکرار نمی‌شود. خداوند متعال برای انسان موقعیت‌هایی را قرار داده تصور نکنید که شما که نتوانستید به حسب ظاهر خدمت مرحوم آقا برسید دیگر راه بسته است. راه که منحصر به حیات ایشان نیست صحبت و عرض بنده با شخص خود و با افرادی نظیر خود من است که اینها آن زمان را درک کرده‌اند و این فرصت را از دست دادند. برای هر شخصی خداوند فرصتی را قرار داده آن فرصت را گرفت گرفت، نگرفت دیگر برنمی‌گردد، دیگر برنمی‌گردد. و انسان می‌ماند و این راه طولانی و آن محدوده‌ای که برای او قرار دادند انسان می‌ماند و مقدار توشه کم و راهی که آن راه انتها ندارد می‌گویند این مقدار با خودت توشه آوردی در آن طرف ما این توشه تو را اضافه نمی‌کنیم به همین مقدار که توشه آوردی به همین مقدار در آن دنیا به تو توان می‌دهیم. اضافه نه! به همان مقدار می‌توانی تحرّک داشته باشی. به همان مقدار می‌توانی حرکت کنی، به همان مقدار سعه وجودی

و نورانیت روحی و نفسی می‌توانی از اسماء و صفات الهیه می‌توانی بهره‌مند باشی، بیش از آن مقدار نه! در این دنیا است که انسان می‌تواند این توشه خود را بردارد. لذا می‌فرماید: " أکثِرْ مِنَ الزّاد" ای فرزند آدم هر مقدار که می‌توانی زاد و توشه‌ات را بالا ببر، بالا ببر، زیاد کن " فإن الطّریقَ بعیدٌ بعید" راه خیلی طولانی است. راه، راهِ عبور از نفس است و این مسئله آسان نیست. راه، راه عبور از انانیت و هوا است و این مسئله شوخی نیست.

حالا این زاد چیست؟ نکته این جا است این زاد و این توشه چیست؟ آیا به زیاد نماز خواندن است؟ آیا به زیاد روزه گرفتن است؟ آیا هی زیارت کردن است؟ هی به زیارت ائمه رفتن است؟ هی قرآن خواندن است؟ بله قرآن خواندن، دعا خواندن، نماز خواندن، زیارت کردن، اینها ممدّ و مؤید و مقرّب و وسیله برای حرکت انسان است و خداوند اینها را وسیله قرار داده است.

قرآن منّت الهی است که خداوند بر ما گذاشته؛ منت گذاشته و قرآن را در اختیار ما قرار داده. من یک وقتی انجیل را مطالعه می‌کردم مقدار زیادی را

مطالعه کردم و در مقایسه با آیات قرآن واقعا قابل مقایسه نبود اصلا قابل مقایسه نبود. مثل این که شما فرض کنید، بخواهید یک روزنامه را با گلستان سعدی مقایسه کنید! نثر یک روزنامه را بخواهید با نثر گلستان سعدی مقایسه کنید!

قرآن کتابی است که همراه با انسان ... تمام مراحل سلوکی انسان را دربردارد. این معجزه، معجزه پیغمبر است. یعنی کتابی که در هر مرتبه از مراتب سلوکی انسان قرار بگیرد بی نیاز از آن کتاب نیست و نورانیت و اثری که آیات قرآن بر نفس می‌گذارد در هر مرتبه از مراتب سلوک او را برای رسیدن به مرتبه و ادراک و فهم بالاتر آماده می‌کند. قرآن کتابی است که از ما گرفته تا رسول خدا هم او را می‌خواند ... التفات می‌کنید؟

ابن مسعود از اصحاب پیغمبر اکرم بود صدای محزونی داشت صدای حزین و محزونی داشت در روایات هم داریم" إقرَؤُا القرآنَ بصوتٍ حزینٍ" با صدای حزین و با صدای محزون قرآن را تلاوت کنید. حضرت به ابن مسعود می‌فرمودند: قرآن

بخوان و خودشان گوش می‌دادند و همین طور اشکهای پیغمبر از چشمشان جاری بود. این قرآنی که از نفس پیغمبر آمده این چه تأثیری در قلب پیغمبر دارد؟ درست شد و جِدّا می‌شود گفت که قرآن یک نعمت الهی است که خداوند بر ما منت گذاشته اگر ما این قرآن را نداشتیم چه می‌کردیم به کجا پناه می‌بردیم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: قرآن نور است برای کسانی که بخواهند از او هدایت را. برای کسانی که بخواهند از او نور و راهنمایی را، قرآن آنها را هدایت می‌کند. بخواهند از او ... دل خودشان را بسپارند ... نماز همین طور ... روزه همین طور ...

ولی آن زادی که منظور است در این جا عبارت است از تطبیق عمل بر طبق رضا و مشیت و اختیار الهی این می‌شود زاد؛ انسان عمل خودش را منطبق کند با مشیت الهی.

در یک جا قرآن می‌خوانند، می‌گویند بخوان. در یک جا می‌گویند: نخوان. در یک جا می‌گویند: نماز بخوان. در یک جا می‌گویند: نخوان. در یک جا می‌گویند: این کار را انجام بده، در یک جا می‌گویند

این کار را انجام نده و تطبیق امر و توکل بر پروردگار در همه مراتب به نحوی که دیگر برای انسان خواست نباشد!

این مسئله اگر در ما محقق شد خود همین مسئله می‌شود زاد. اکثر من الزاد یعنی نه این که هی قرآن بخوان! هی قرآن بخوان، نه! نمی‌دانم چندی پیش کجا بود این مسئله را عرض کردم که بسیاری از افراد اینها اصلا دائم القرائة بودند. بسیاری از افراد اینها دائما قرآن می‌خوانند. اصلا از قرآن غفلت نمی‌کردند ولی در نفس آنها و در باطن آنها نسبت به قبول ولایت نقاط مبهمی وجود داشت. ما نمی‌توانیم بگوییم که عمل اینها صحیح بوده. آن عمل مورد تقرب است که منطبق با رضای الهی و مشیت الهی باشد. آن مُمضی است.

در بسیاری از نامه‌هایی که دوستان برای حقیر فرستادند این مسئله در آن جا به چشم می‌خورد که اگر در محیطی قرار بگیرند و در موقعیتی که بین اعمال آنها و بین تکالیف دیگری که خداوند مقرر کرده است در باب اطاعت از اوامر شوهر و رسیدن

به مسائل زندگی تعارض پیدا شود چه باید بکنند؟ و آیا می‌تواند مخالفت کنند و به اینها بپردازند؟ این مسئله کراراً تذکر داده شده و امروز هم نسبت به این مطلب یک اشاره می‌کنم ما باید ببینیم که برای که داریم کار می‌کنیم؟ و برای که داریم عبادت می‌کنیم؟ آیا عبادت را برای خود انجام می‌دهیم که خب مبارک خودمان باشه آیا نماز را برای خود می‌خوانیم که مبارک خودمان باشد. قرآن را برای خود می‌خوانیم که مبارک باشد ...

اگر قرآن را برای او می‌خوانیم و به دستور او می‌خوانیم، او که یک دستور نداده، دستورهای متعدد داده است. آن عملی مورد رضایت مولا است که خواست مولا هم منطبق بر او باشد. لذا اگر شوهر نسبت به انجام بعضی از عبادات قدری ملول ممکن است بشود و یا این که در زندگی خب خواستی دارد تقاضاهایی دارد و طبعا مسیر زندگی و گذران زندگی باید توأم با محبت و انس باشد؛ بنابراین اراده و مشیت الهی بر اطاعت از او تعلق گرفته است. نیاییم بگوییم شوهران ما بسیاری از آنها نسبت به این مسائل اطلاعی ندارند. اطلاع داشتن و نداشتن آنها

ارتباطی به راه ما و خدا ندارد. ارتباطی به تکالیف ما ندارد. فقط در صورتی که شوهر زن را به عمل حرام امر کند فرض کنید که نهی‌کند از رفتن به حج واجب؛ حجی که برای او واجب است یا نهی کند از نماز خواندن، یا امر کند بر این که فرض کنید که بر سر سفره‌ای بنشیند که در آن سفره فعل حرام واقع شده است، در این جا اطاعت از شوهر واجب نیست، بلکه واجب است انسان مخالفت کند.

اما اگر در غیر از این صورت شوهر راضی نیست انسان نماز شب بخواند، خب نخواند. شوهر راضی نیست الآن در این جا فرض کنید که ذکر بگوید، خب نگوید اشکالی ندارد. ذکر را در دلش بگوید. نماز شب را هم فرض کنید که انسان می‌تواند فردا قضا کند و حتی در بین کارهایی که انجام بدهد این نمازشب را می‌تواند بخواند، اشکالی ندارد.

آن چه که برای انسان مهم است عمل به تکلیف و جدا کردن خود از تکالیف الهی است. به قول مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند همین طور آقای حداد بارها این مطلب را می‌فرمودند که سالک

باید در سلوک که کاری می‌کند خود را کنار بگذارد نه این که همراه با مسائلی که انجام می‌دهد خود را هم نسبت به آن مسائل دخیل کند خود را نسبت به آن مسائل وارد کند برای خود هم جایی باز کند در این صورت حظ و نصیب او کم خواهد شد التفات کردید؟ اکثر من الزاد یعنی آن چه که مورد خواست او است او را زیاد کن او چیست بیرون گذاشتن! بیرون گذاشتنِ خود و جدا کردن خود و خود را از تکالیفِ اوامر و نواهی الهی بر کنار قرار دادن. این معنا معنای زاد است. انسان عملی را انجام می‌دهد در حالی که خدا غیر از او را گفته این زاد نیست این مبعّد است، این سمّ است. این سمّ آن جایی خطرناک می‌شود که صبغهٔا لهی و صبغه سلوکی هم به خود بگیرد. این جا است که دیگر باید به خدا پناه برد از آن خطرهایی که شیطان برای انسان به واسطه رنگ الهی این خطرها را به وجود می‌آورد. یک شخصی که عرق می‌خورد شراب می‌خورد مست می‌کند با یک تذکر توبه می‌کند، گریه هم می‌کند و دستی هم به سرش می‌زند ای وای من چه کردم من چه کردم! درست شد؟

اما آن کسی که به این بلیه مبتلا شود و خود سلوک و عبادت و ادراک معانی برای او حجاب بشود از یک طرف موفق به خواندن نماز شب و برخواستن می‌شود و از یک طرف نفس او دارد در این طریق تقویت می‌شود این را دیگر کاری نمی‌توان کرد این دیگر نمی‌شود کاری کرد.

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: یکی از شاگردان مرحوم قاضی که در همان زمان مرحوم قاضی حالات بسیار خوبی داشت و حتی من از بعضی از نوشته‌های ایشان این طور استفاده کردم که حتی ایشان در زمانی که در نجف مشغول تحصیل بودند به خدمت این شخص هم می‌رفتند و از او استفاده می‌کردند و دستور هم می‌گرفتند. بعد این شخص به واسطه عدم تحمل قبول ولایت شخص ولی و عدم پذیرش در تحت نظر و سیطره و اشراف او درآمدن، خود کم کم از آن مبدأ فاصله می‌گیرد از یک طرف نسبت به عبادات بسیار شخص متعبد شبها تا صبح بیدار و نمی‌دانم قاری قرآن از نقطه نظر زهد و اینها کذا ولی تمام این مطالب در راستای انانیت و

تثبیت موقعیت نفس قرار می‌گیرد. شیطان هیچ وقت برای این شخص جام شراب نمی‌آورد بگوید بنوش. چون میداند که نمی‌نوشد. شیطان هیچ وقت برای او موقیت فعل حرام را به وجود نمی‌آورد چون می‌داند که انجام نمی‌دهد. شیطان هیچ وقت او را وسوسه به سرقت و دزدی از همسایه و بالا رفتن از دیوار و اینها نمی‌کند چون اصلا برای او یک همچنین مسئله‌ای مطرح نیست شخصی با این موقعیت و پیرمرد که نمی‌تواند از دیوار بالا برد و سرقت کند. شیطان برای او چه می‌کند نماز شب برای او می‌گوید بخوان! بیا این جوری بخوان این جوری حال پیدا می‌کنی! فلان دعا را بخوان و می‌خواند و حال پیدا می‌کند! این حال پیدا کردن او را بیشتر در خود می‌برد تا از خود بیرون ببرد تا جایی که نفس خود را مؤثر در عالم وجود می‌بیند!

ایشان می‌گفتند یک وقتی از آن شهر خارج شده بود می‌خواست مسافرت کند نقل کرده بود برای افراد گفت: همین که من از فلان شهر خارج شدم منزل ایشان در همدان بود همین که از همدان بیرون آمدم دیدم تمام همدان در ظلمت فرو رفت! یعنی

من نوری بودم در همدان که با رفتن من دیگر همدان در تاریکی رفت! مرحوم آقا فرمودند: این ظلمت نفس خودش بود که به این نحو در همدان مشاهده کرد. یعنی آن ظلمت در نفس به یک حدی می‌رسد که خب وقتی گاهی طلوع می‌کند که وقتی بیرون می‌آید جایگاه خالی خود را از نور خالی و تهی می‌بیند. کی بود این شخص؟ از شاگردان مرحوم قاضی بود کسی بود که مرحوم آقا یک وقتی از او دستور می‌گرفت! التفات کردید؟! چه قدر مسئله خطرناک و چقدر این مسئله مهم است. ما همین طور یک چیزی شنیدیم، راهی است دعوت کردند بزرگان، آمدند رفتند ... بله. عنایت الهی هست نسبت به قضیه لطف پروردگار نسبت به همه افراد هست. بشارت وجود دارد، وعده وجود دارد. همه چیز هست ولی هر چیزی باید در جایگاه خودش قرار بگیرد. اگر در غیر از جایگاه خودش قرار بگیرد آن وقت همین تبدیل می‌شود. پادزهر تبدیل به زهر می‌شود! دارو تبدیل به سمّ می‌شود! شفا تبدیل به مرض می‌شود! سلامتی تبدیل به علّت می‌شود!

چرا؟ چون از جایگاه خودش تخطی کرده است.

ایشان می‌فرمودند به یک شخص که شما باید این مقدار این کار را انجام بدهید این مقدار باید ذکر داشته باشید این مقدار باید عبادت داشته باشید. بقیه اوقات باید سر کار بروید و اشتغال به کار داشته باشید. این مسکین بنده خدا این اذکار را می‌گفت، این اوراد را می‌گفت، می‌گفت عجب حالی پیدا کرده انبساط پیدا کرده خب حالا این مقدار پیدا کرده دو برابر کند! حالا که این مقدار شده سه برابر شده حالا که حال خوبی به دست آوردیم.

می‌گویند ولید بن یزید شبها مست می‌کرد با کذا و کذا و صبح که می‌شد به حال مستی می‌رفت برای نماز. یک روز رفت برای نماز، نماز صبح را سه رکعت خواند! بله ... گفتند: چرا این طوری کردی؟ گفت: فعلا حال خوشی دارم، می‌خواهید باز هم بخوانم؟ این هم یک جور نماز خواندن است. این هم همین است.

وقتی که می‌گویند این کار را انجام بده تو باید این وضعیت سر کار بروی تو ... خیال می‌کنی حال پیدا کردی! این حالی که الان تو پیدا کردی یک

اثراتی در نفس تو به وجود آورده اگر بخواهی خودسرانه بروی آن اثر تبدیل به ضد اثر می‌شود.

مهم‌ترین مایع و مهم‌ترین ماده برای حیات انسان آب است اگر انسان ده روز هم غذا نخورد شاید طوری نشود ولی اگر آب نخورد از تشنگی از بین می‌رود می‌میرد! یکی دو روز دیگر همین آب را شما یک مقدار اضافه کنید، مسمومیت آبی پیدا می‌کنید؛ کلیه از کار می‌افتد. یکی از مسمومیت‌هایی که داریم مسمومیت آب است. همین آب تبدیل به سمّ می‌شود، آن وقت این سر کار نرفت و پرداخت به مسائل دیگر در نتیجه از نفس او به خاطر انحراف از آن خط و ممشا آمد به یک سری مسائل دلخوش کرد و به یک سری مطالب آمد دلخوش شد و این ها را ناشی از تخطّی از اوامر مرحوم آقا می‌دانست که بله الان چون ما تخطی کردیم این حالات را پیدا کردیم! و ایشان نمی‌خواهد ما رشد کنیم! ایشان می‌خواهد ما در یک مرحله بمانیم! می‌گفت ها! دستورات ایشان برای همه به نحو یکسان است! رعایت ظرفیت افراد را نمی‌کند!! بسیار خب رعایت نکن.

خودت برو بگو هر چه می‌خواهد دلت تنگت بگو! در نتیجه چه شد؟ این شخص الان با اجنه و شیاطین محشور است! چرا؟ چون آن زادی را که تو انتخاب کردی زاد نبود آن سمّ بود آن زادی را که انتخاب کردی او زاد و توشه راه نبود او عبارت بود از انانیت از خودرأیی از خود محوری از اظهار سلیقه بی جا آن هم از کسی که هرّ را از برّ نمی‌فهمد! هرّ را از برّ تشخیص نمی‌دهد!

لذا مقام جامعیت دین رسول خدا و پیامبر اکرم در این نقطه است که انسان به آن چیزی که خواست و اراده پرودگار است به او برسد؛ از خودش اضافه نکند. وقتی که مرحوم آقا می‌فرمودند: سلوک زن در زندگی، اطاعت از زوج او وشوهر او است، شوخی نمی‌کردند. هیچ وقت نگفتند که زنی باید از شوهرش اطاعت کند که شوهرش سالک باشد. کی گفتند؟ یک همچنین حرفی نزدند. زنی باید از شوهرش اطاعت کند که شوهرش عارف باشد ... زنی باید از شوهر اطاعت کند که شوهرش اهل راه باشد .. این حرفها نیست. این حرفها نیست. آن اطاعتی که زن از شوهر می‌کند سلوک او است آن

سلوک است نه نماز خواندن! آن اطاعتی که زن از شوهر می‌کند نفس او را در آن مرتبه‌ای که قابلیت برای سیر دارد در می‌آورد. حالا اگر آمد از شوهر اطاعت نکرد و در مقابل او ایستاد یکی او بگو یکی این بگو اگر صد سال هم نماز بخواند فایده ندارد. این مطالب را از خودم نمی‌گویم این مطالبی است که بزرگان فرمودند. نتیجه‌ای ندارد ... در وقتی می‌تواند این مسئله مؤثر واقع بشود که آن زن در اطاعت از شوهر خود را نبیند، خدا را ببیند. و در وقتی مرد می‌تواند سلوک کند که در ارتباط با زن حالت استعلا و حالت برتری نبیند اگر حالت برتری ببیند این هم برای او انانیت است. نه! مرد که بر زن برتری ندارد زن هم بر مرد برتری ندارد. تکلیفی است خدا برای این قرار داده یک تکلیف هم خدا برای این قرار داده است. اگر زن بخواهد در قبال مسائل شوهر در قبال او بایستد اعمال او هباء منثورا خواهد شد و اگر مرد بخواهد با عیال خود از روی تحکّم و از روی آمریت بخواهد امر و نهی کند نه از روی امر الهی و تلکیف الهی اعمال او هم از بین

خواهد رفت. هر کسی جای خود را دارد خداوند ظالم نیست و رابطه‌ای بین خداوند و بین هیچ فردی وجود ندارد هر چیزی در جای خودش قرار دارد. او نباید نسبت به زن حالت آمریت داشته باشد حالا که این زیردست است هر کاری می‌خواهم انجام بدهم. حالا که این زیردست است من از این موقعیت استفاده کنم حالا که او قرار است از من اطاعت کند و پیغمبر هم گفته اطاعت کن و این به خاطر رسول خدا می‌خواهد از من اطاعت کند من هم هر چه می‌خواهم به او بگویم تمام اعمالش از بین می‌رود. هر کدام در جای خود درست شد؟

مرحوم آقا که نگفتند که در صورتی که مرد این طور باشد این طور باشد، نه! باید انسان خود را کنار بگذارد اگر انسان خود را گذاشت و در ارتباط با تکالیف الهی خدا را قرار داد آن وقت حال او می‌شود زاد، نه قرآن خواندن و نماز خواندن. آن وقت نفَس که می‌کشد زاد است، راه که می‌رود زاد و توشه است، می‌خوابد زاد و توشه است، بلند می‌شود زاد و توشه است. این حال، حالِ زاد است.

مگر پیغمبر اکرم در آخر شعبان که برای افراد منبر

رفتند سخنرانی کردند راجع به خصوصیات ماه رمضان نفرمودند: "انفساکم فیه تسبیح" ای مردم در ماه رمضان نفسهایی که می‌کشید ملائکه تسبیح می‌نویسند نفس می‌کشید ذکر که نمی‌گویید. نفرمود: وقتی که اذکار می‌گویید، اللَه اکبر می‌گویید، صلوات می‌فرستید، **لا اله الا اللَه** می‌گویید، چه می‌گویید ... اینها تسبیح است. نه! انفساکم نَفَس همین نَفَسهایی که می‌کشید و" نومکم فیه عبادة" خوابی که می‌کنید در ماه رمضان عبادت است چرا این طور است؟ چون وجود، وجودِ مقرّب الی اللَه شده در ماه رمضان. وجودِ انسان در ماه رمضان مهذّب شده وجود انسان در این ماه وجود نزدیک به حریم الهی شده. وقتی که وجود بشود هر عملی که از انسان سر بزند همین طور است.

یادم می‌آید این مطلب را گفتم یا نگفتم در روز جنگ خندق که عَمرو بن عبدوَد آمد و جنگ احزاب بود و همه قبایل قریش آمده بودند برای جنگ با اسلام به این عنوان که دیگر به طور کلی تمام کنند یعنی دیگر فاتحه اسلام را بخوانند و پیغمبر را از بین

ببرند و گشته بودند در تمام جزیرة العرب پهلوانی بود مثل فرض کنید که مثل رستمی بود در تواریخ و حکایات و فرض کنید که قصص و اینها بود همان زمان عمر بن عبدود بود که در تاریخ از او حکایات عجیب و غریبی نقل می‌شود این عمر بن عبدود را به سرکردگی آورده بودند و پرچم را هم داده بودند و این مقدار هم مال داده بودند و سایر مسائل دیگر که ما این را از تو می‌خواهیم، پیغمبر را هم از بین ببری! او هم گفت معامله‌ای است و آمده بود.

وقتی که آمد و خندق کندند این با اسب چه اسبی داشت! از دور خیز گرفت و آمد و با اسب از روی خندق پرید! تمام نفَسها در سینه مسلمین حبس شد. گفتند کار دیگر تمام شد، تمام شد! دیگر کار تمام است! سه بار پیغمبر فرمودند: کسی هست که دفع این شخص را بکند؟ هیچ کس جواب مثبت نداد. امیرالمؤمنین بلند شدند در هر نوبت و در نوبت سوم پیغمبر قبول کردند و آمدند و رفت و بالاخره آن جریانی که انجام شد.

عبارت پیغمبر اکرم در آن جا دارند و بسیاری از خطبا این مطلب نقل می‌کردند که وقتی عمر بن

عبدود به دست امیرالمؤمنین به هلاکت رسید پیغمبر فرمودند:" ضربةُ علی بن ابیطالب یومَ الخندق افضل مِن عبادةِ الثقلین" ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب در روز خندق از عبادت جن و انس تا روز قیامت بالاتر است. درست شد؟ خب یک تفسیری است که همه شنیدید احتمالا و تفسیر خوبی هم هست تفسیر عادی و خوبی هم هست من از بعضی از علما که به رحمت خدا رفتند در نوارهایی که از آنها موجود است من هم خودم شنیدم این مطلب را که تفسیر کردند ... که بالاخره مقابله بین اسلام و کفر بود دیگر یعنی اگر امیرالمؤمنین کار عمر بن عبدود را تمام نمی‌کرد او کار اسلام را تمام کرده بود و دیگر تا قیامت مسلمانی نبود که عبادت خدا را بکند. پس در نتیجه ضربتی که زد از تمام عبادتهایی که تا روز قیامت می‌شود بالاتر است چون دیگر عبادتی در کار نبود فاتحه‌اسلام خوانده شده بود. خب این بد نیست بالاخره یک معنایی است ولی یادم می‌آید در یک جلسه یک شخص در روز سیزده رجب یا روز عید غدیر در آن زمانی که مرحوم آقا در تهران بودند در همان زمان گذشته قبل از انقلاب که در منزل

روزهای اعیاد و وفیات مجلس بود و بعضی از روزها هم خود ایشان صحبت می‌کردند و الان هم بعضی از آن سخنان ایشان موجود است، یکی از افراد در روز عید غدیر بود ظاهرا سوال می‌کند این معنای کلام رسول خدا که فرمودند:" ضربةُ علی بن ابیطالب یومَ الخندق افضل مِن عبادةِ الثقلین" معنایش چیست؟ این چه معنایی دارد؟

مرحوم آقا در آن روز یک معنای بسیار عجیب و لطیف و ظریف و دقیقی را ارائه دادند ایشان گفتند که مقصود از این کلام این نیست که این ضربت امیرالمؤمنین فرض کنید که این حالا من باب مثال این شخص را از بین برده و این از عبادتهای جن و انس بالاتر است بالاخره میدان، میدان کارزار است کارزار است دیگر و یا این غلبه می‌کند یا آن غلبه می‌کند. و آن عمر بن عبدود هم ضربت را زد، ضربت زد به سر امیرالمؤمنین که کلاه‌خود شکافته شد. یعنی این آهن را پاره کرد. الان این کلاه‌خودهایی که درست می‌کنند و سربازان به سرشان می‌گذارند می‌گویند اگر تیر مستقیم نخورد فرض کنید که با زاویه باشد از کلاه‌خود رد می‌شود و اگر مستقیم باشد فرو می‌رود. لذا این را مدوّر

درست می‌کنند برای این که بتواند آن ضربه را رد کند. اما این ضربه به یک نحوی بود که این آهن را سوراخ کرد و آمد پایین خورد به سر امیرالمؤمنین و سر ایشان شکافته شد و پیغمبر بعد [از جنگ] این سر را با دست خودشان بستند و چیز گذاشتند و داروهای آن زمان گذاشتند. و شمشیری که ابن ملجم بر سر امیرالمؤمنین زد بر همان جا فرود آمد. درست شد؟ این طور نبود که آن هم ضربه نزند، آن هم چرا ... [عمرو هم ضربه زد].

منظور از این کلام ... ایشان می‌فرمودند: امیرالمؤمنین در جنگ خندق از خود بیرون بود. امیرالمؤمنین در جنگ خندق از نفس بیرون بود؛ خود نمی‌دید؛ نفس نداشت؛ وجود او فانی بود. در هنگام فنا، این ضربت را وارد کرد و کسی که در هنگام فنا وارد کند این دیگر از قالب بشری می‌آیدبیرون، مظهر تامّ نزول ذات اقدس الهی با اسماء و صفات او خواهد شد.

یا می‌شود با این فرد و با این خصوصیت اعمال افرادی را که در نفس هستند اعمال و عبادات افرادی

را که توأم با نفس هستند می‌شود مقایسه کرد؟ این دیگر مقایسه نمی‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خندق در خود نبود و با اختیار خود نبود و خود را در این مسئله دخیل نمی‌دید. این را من می‌خواهم عرض کنم که وقتی امیرالمؤمنین آمد به جنگ عمر بن عبدود اصلا کینه و بغضی از او به دل نداشت. اصلا حرص و حقد از عمر به عبدود به دل نداشت. الان فرض کنید که ما می‌رویم به نبرد و به جنگ و محاربه با یک کشوری خب آن تفنگی که به دست این سرباز می‌دهند آن به چه نحو می‌دهند آن حالت حقد و کینه و حالت فرض کنید که حساسیت نسبت به موقعیت او را در او و در نفس او پرورش می‌دهند. وقتی که نفس او را آماده کردند برای حرکت به سوی او آن وقت می‌گویند برو جلو. آن وقت می‌بیند که این طور یک تبلیغاتی هم روی او می‌شود طبعا این حرکت می‌کند و خود به خود می‌رود و این با یک حالتی می‌رود و خودش را به خطر می‌اندازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اصلا در جنگ خیبر، در جنگ خندق، اصلا در همه جنگها، حقد و کینه از

مشرکین به دل نداشت. خود را از این مسئله بیرون آورده بود. لذا اگر همان موقع عَمرو بن عبدود می‌گفت من می‌خواهم مسلمان شوم، او را در آغوش می‌گرفت. چه چیز از این بالاتر؟ چه مسئله از این بالاتر؟ در اسلام کینه نیست. در اسلام حقد نیست. در اسلام حسد نیست.

لذا وقتی که عمر بن عبدود آب دهان به صورت آن حضرت انداخت، خب حالت امیرالمؤمنین نسبت به او تغییر کرد و ناراحت شد از این که این عمل را انجام داده این جا یک مرتبه ترمز کرد. ببینید چقدر مسئله حساس است. چقدر مسئله مهم است. اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ ای فلان فلان شده آب دهان به من می‌اندازی ... حالا برمی‌دارم یک جوری سرت را می‌برم که فرض کنید فریادت به کجا برسد ... حالا که این طور کردی من هم این طور ... ولی امیرالمؤمنین دید عجب این‌جا شیطان می‌خواهد بیاید رو دست بزند ... نه من روی دست نمی‌خورم! او آب دهان انداخت خب بیاندازد من نباید حالم را در تمام این مراحل نبرد حالم را از دست بدهم! بلند

شد حضرت یک قدری فاصله گرفت رفت یک چند قدمی قدم زد تا این که خاطره این مسئله از ذهن او برود بیرون ... بعد این عمر بن عبدود شد همان عمر بن عبدود سابق، آن وقت آمد و سر او را جدا کرد. چرا؟ چون حالش تغییر نکند. این امیرالمؤمنین با این وضع مرحوم آقا می‌فرمودند: آن حرکتش **" افضل من عبادة الثقلین"** است. آن راه رفتن او، آن تفکر او، **" افضل من عبادة الثقلین"** است، آن خوابش در آن وقت "افضل من عبادة الثقلین" است. چرا؟ چون وجود امیرالمؤمنین در این وقت وجود، وجودِ الهی بود. وجود از قالب بشری بیرون آمده بود و تبدیل به وجود الهی بود، و با الهی بودن که چیزی نمی‌تواند برابری کند. چیزی نمی‌تواند مساوی باشه. جن و انس تمام اینها عباداتشان در وجودِ آمیخته با نفس است. و اعمال آمیخته با نفس، این اعمال ارزش و بهایی ندارد به آن مقدارِ خلوص به آن مقدار بها دارد نه بیشتر! درست شد؟! و امیرالمؤمنین وجودش شده بود خلوص.

لذا اگر به تمام مراحل کارهایش و افعالش انسان نگاه کند آن چیست؟ **" افضل من عبادة الثقلین"**

از عبادت جن و انس بالاتر است.

در این فقره شریف هم می‌فرماید:" أکثِر من الزّاد". زاد خودت را بالا ببر. یعنی چه زادت را بالا ببر؟ یعنی بیشتر از خود بیرون بیا. بیشتر از اختیار خود بیرون بیا. بیشتر خود را کنار بگذار. بیشتر او را به جای خود بگذار. بیشتر خود را از این اوامر و نواهی بیرون بکش. هر مقدار که بیشتر بیرون کشیدی آن زاد را به حساب تو می‌نویسند. اما اگر نه ما آمدیم و برای خودمان حساب و کتابی قرار دادیم ما آمدیم و برای خودمان هم سهمی قرار دادیم به آن مقدار که سهم قرار دادیم به حساب ما نمی‌نویسند فایده‌ای ندارد! حالا صد رکعت نماز بخوانیم بی‌خود دولّا و راست بشویم ... سه دور قرآن را در روز هم دوره کنیم، خودمان را بی‌خود اذیت کردیم و خسته کردیم، خسته کردیم!

و همین معنا در فقره بعد هم به چشم می‌خورد:" و جدّد السفینةَ فانَّ البحر عمیقٌ عمیق". سفینه و کشتی خود را نو بگردان و تازه بگردان. سوار کشتی که می‌خواهی بشوی سوار کشتی نو بشو، نه کشتی از بین رفته. نه کشتی سالخوره." فانَّ البحر عمیقٌ عمیق" دریا خیلی عمق دارد. خطرات در دریا

خیلی زیاد است. اگر کشتی، کشتی راهواری نباشد امواج که از درون دریا برمی‌خیزد این را دچار تأثیر و تلاطم قرار می‌دهد و بیم این که انسان سقوط کند دارد. همیشه کشتی را انسان باید تازه نگه دارد، یعنی چه؟ همیشه انسان باید مراقبه را تازه نگه دارد در هر ساعت باید این را تازه نگه دارد. در هر دقیقه تازه نگه دارد. در مواجهه با مردم باید دائما متذکر باشد. یک وقتی نباید شیطان غلبه کند. یک وقتی ناراحتی نباید او را از میدان به در ببرد. در ارتباطات نباید ... این بحث خیلی زیاد است ... خیلی زیاد است. این معنای" جدّد السفینةَ" است. سفینه یعنی مراقبه آن عملی که انسان به واسطه‌رکوب بر آن عمل می‌تواند راه خدا را برود آن عبارت است از مراقبه!

" و خَفِّفِ الحملَ" این خیلی معنایش عالی است! بارت را کم کن. بارت را کم کن ... یک وقتی خدا به انسان تکلیف می‌کند یک وقتی انسان هی می‌آید از خودش اضافه می‌کند ... این می‌شود بار.

بار خودت را کم کن" فان الصراطَ دقیقٌ دقیق" صراط خیلی دقیق است. کسی که می‌خواهد از یک جا عبور کند دیدید این بندبازها و طناب بازها را. وقتی که می‌خواهند عبور کنند نمی‌آیند یک وزنه

پنجاه کیلویی بگذارند روی دوششان! حتی می‌آیند لباسهایشان را درمی‌آورند به یک لباس خیلی نازک و سبک اکتفا می‌کنند که بتوانند بیشتر کنترل خود را حفظ کنند. یا می‌آید صد کیلو هم می‌گذارند رویشان از این طرف می‌روند آن طرف؟ ... هر چه راه دقیقتر باشد انسان باید سبک‌بال‌تر باشد. چون این بارِ زیاد انسان را به این طرف و آن طرف می‌کشاند نمی‌گذارد که انسان به خود برسد. نمی‌گذارد که انسان به دردهای خود برسد. نمی‌گذارد که انسان به خود مشغول باشد. و نمی‌گذارد که انسان به مسائلی که بر او وارد شده بیاندیشد. دائما او یک فکری می‌کند، این یک فکری می‌کند، او یک تلفن می‌زند، این یک تلفن می‌زند، یک تماس تقاضای ملاقات می‌کند ... همه‌اش می‌شود این ... یا به این وقت بده یا به آن وقت بده، یا به این تلفن یا به آن تلفن یا حل مشکل این یا حل مشکل آن ... این می‌شود چه؟ می‌شود بار!" فانَّ الصّراطَ دقیقٌ دقیق" صراط دقیق است.

مرحوم آقای حداد در مواقع مختلفی از حیات مرحوم آقا به ایشان دستور ترک ارتباط با مردم را می‌دادند. ارتباطت را با مردم کم کن! مطالعاتت را

حتی کم کن! در بسیاری از مواقع ... چه شخصی؟ آن هم مثل مرحوم آقا آن هم در یک همچنین موقعیتی. حالا ما اصلا به این مطالب توجه نمی‌کنیم اصلا در نظر نمی‌گیریم. خیال می‌کنیم اینها همه از جمله و از زمره تکالیف است که باید انجام بدهیم. در حالی که مسئله خلاف این است.

" و اخلِصِ العملَ فانَّ النّاقِدَ بصیرٌ بصیر"

آخرین عبارت، عبارت از اخلاص در عمل است. فان الناقد آن کسی که پرونده‌ها را بررسی می‌کند آن کسی که اینها را در میزان نقد و در میزان ارزش قرار می‌دهد خیلی خوب می‌فهمد. خیلی خوب، دقیق نسبت به اینها توجه دارد. هیچ سرش کلاه نمی‌رود. هیچ ابدا! تمام آن خطوراتی که همراه با عمل از ذهن ما گذشته می‌آورد می‌گذارد جلو. شما وقتی که می‌خواستی این نماز را بخوانی وقتی که می‌خواستی این نماز را بخوانی در هنگام نماز این خاطره از ذهنت رفت؛ گذشت. نه خدایا من یک همچنین چیزی یادم نمی‌آید! بفرما! این نمازت! این هم نمازی که خواندی! قشنگ! دقیق!

این جا ممکن است ما دو، سه روز بتوانیم با

حرفی با پرونده سازی با شایعه سازی با تبلیغات با صحنه سازی یک پرونده درست کنیم و یک بیچاره و مظلوم را محکوم کنیم. و چه کنیم ... اما آن طرف را نمی‌توانیم" فان الناقد بصیر بصیر" ناقد، آن کسی که دارد پرونده‌ها را نگاه می‌کند حواستش جمع است." بصیرٌ بصیر"، خیلی بصیر است. این [فقره] چه میگوید؟" أخلِص"، ..." اخلص العمل" عمل خودت را خالص کن. عمل خودت را خالص کن همان چه می‌شود؟" اکثر من الزاد" می‌شود زادت را زیاد کن. زیاد کردنِ زاد یعنی زیاد کردن عمل یعنی تجدید سفینه یعنی کم کردن بار. کم کردن بارِ مسئولیت. انسان بار مسئولیتش را کم کند. وقتی که وظیفه ندارد چه کسی گفته که هی بار را اضافه کنی؟ وقتی که نگفتند ... چه کسی گفته که هی بر این میزان و ثقل بار ما بیافزاییم؟ کی گفته؟ اینها مسائلی است که خب به عنوان مقدمه خدمت دوستان عرض کردم.

روی این اساس نسبت به سوالاتی که شده آن جایی که من در ذهنم هست و تا آن جایی که وقت اجازه بدهد نسبت به مسائلی که مطرح شده دو مطلب است که خیلی به نظر می‌رسد که تذکرش مهم

باشد یکی این که سوال می‌شود که چرا ما درعباداتی که انجام می‌دهیم آن اثر را نمی‌بینیم؟ یا این که فرض کنید چه کنیم که اثر بیشتری برای ما پیدا بشود؟ چه پیدا بشود؟

من خیال می‌کنم با توضیحی که امروز داده شد این مسئله هم روشن شده باشد. ما نباید عبادتی را انجام بدهیم برای اثر. اگر بخواهیم برای اثر انجام بدهیم آن اثر می‌شود بت! و آن اثر می‌شود شرک!

خدا به ما گفته نماز را بخوان ما هم می‌خوانیم می‌خواهد اثر داشته باشد می‌خواهد نداشته باشد، ما به اثرش چه کار داریم. خدا به ما گفته این قرآن را بخوان خدا به ما گفته که این اطاعت را بکن، خدا به ما گفته که این عمل را انجام بده. به دنبال اثر بودن در طریقه عرفان نیست، بلکه انسان باید از اثر صرف نظر کند.

امروز انسان یک عملی انجام می‌دهد می‌بیند که بسیار عمل خوبی بود. دو ماه دیگر هم انجام می‌دهد می‌گوید: آقا ما این آثاری را که در این وقت میدیدیم الان در خود مشاهده نمی‌کنیم. خب نباید بکنیم نباید باشد. این را خدمت شما عرض کنم در آن وقت ما

به خدا نزدیکتر هستیم و تجلی اسماء و صفات الهیه در ما قویتر است که در آن وقت ما خصوصیتی را در خود نبینیم؛ در آن وقت ما مظهریت برای اسماء و صفات الهی را در خود نبینیم؛ در آن وقت ما حالت شرمندگی و بیچارگی و دردمندی و سرافکندگی را در خود بیشتر احساس کنیم؛ در آن وقت ما مظهریت برای اسماء الهی را بیشتر واجدیم. نه این که بگویم خب الحمدالله الان ما حال خوشی داریم؛ الان حال ما حال خوب است، خوشوقت باشیم. البته اگر انسان این حال را نداشته باشد و حالش هم خوب باشد اشکالی ندارد. صحبت در این جا است که وقتی انسان این حال را از دست می‌دهد بر از دست دادنش تأسف بخورد که ا عجب من حالم خوب بود حال توجه داشتم حال انبساط داشتم، حال این را میدیدم او را می‌دیدم. الان یک همچنین خبرهایی نیست! لعل این که الان حال شما بهتر از آن موقع بوده و بهتر از آن وقت باشد. این یک مسئله.

مسئله دیگر این که بارها شده سوال می‌شود که ما چه کنیم ما در این زیاراتی که می‌رویم و در این

عتبات که مشرف می‌شویم چه کار کنیم که بیشتر نزدیک باشیم؟

پاسخ این مسئله هم به نظر می‌رسد که در مطالب و ... و رد مطالب و صحبتهایی که می‌شد، داده شده باشد. زیارتی که انسان می‌رود انجام می‌دهد این زیارت را می‌خواهد برای چه انجام بدهد؟ آیا ما می‌خواهیم برویم پیش سیدالشهدا بگوییم ما آمدیم صد هزار تومان پانصد هزار تومان خرج کردیم و آمدیم این جا و حالا می‌خواهیم فرض کنید که این [زیارت] را انجام بدهیم؟

به قول دیروز در جایی بودیم خدمت یکی از دوستان شوخی و مزاح و اینها بود، آن هم اهل اصفهان بود از همین مسائلی که خب مطرح می‌شود ... می‌گفت: چندی پیش یکی از دوستان ما داشت به زیارت می‌رفت، گفتم خیلی پول خرج کردی هر روز برو یک عمره انجام بده تا این پولهایی که خرج کردی از دستت نرود ... یعنی بلند شو حالا که داری فرض کنید که این پول را خرج می‌کنی در حالی که عمره انسان نمی‌تواند در یک ماه، دو تا عمره انجام بدهد. دو تا عمره انجام دادن کراهت دارد [در یک

ماه] از ده روز زودتر حرام است. از ده روز زودتر انسان نمی‌تواند یک عمره دیگر انجام بدهد. حالا می‌گوید پول خرج کردی یک وقت از بین نرود بلند شو برو هر روز یک عمره انجام بده!! که برای هر هزار تومانت یک عمره انجام بدهی!

این چیست؟ این داد و ستد و معامله کردن است. خدا از داد و ستد بَدَش میآید؛ از معامله بدش می‌آید. می‌گوید وقتی که می‌آیی پیش من با من معامله نکن! امام حسین از معامله بَدَش می‌آید.

این مطالبی که عرض می‌کنم به خاطر این است که ما به آن مرتبه بالا برسیم و الا او که حاجت همه را می‌دهد. ولی سیدالشهدا می‌گوید اگر این جوری بیایی آن نفع را بردی. وقتی که زیارت امام حسین می‌رویم نباید بگوییم سیدالشهدا ما که آمدیم در اینجا در مقابل چه می‌خواهی به ما بدهی؟

یا علی بن ابیطالب یا امیرالمؤمنین ما که آمدیم در این جا در مقابل خرج کردیم پول را به راحتی درنیاوریم، زحمت کشیدیم، خیال کردید ... زحمت کشیدیم آمدیم این جا، این همه راه آمدیم، زن و بچه

را آن جا تنها گذاشتیم، از آنها خبر نداریم [از] آن جا ... در یک موقعیتی که تلفن هم نمی‌کردند و دل در تب و تاب فراق یاران و احقاب. حالا آمدیم این جا همین جوری برنمی‌گردیم باید کیسه ما را پر کنی باید بالاخره یک چیزی بدهی! امیرالمؤمنین می‌گوید ... اما بهترش این است که بروی پیش امیرالمؤمنین و بگویی السلام علیک یا امیرالمؤمنین همین، همین. چی دیگر می‌خواهی؟ غیر از این چی دیگر می‌خواهی؟

مگر تمام هدف ما این نیست که زیر خیمه امیرالمؤمنین باشیم؟ حالا دیگر آمدیم. مگر [نه اینکه] تمام مقصد و مقصود ما این است که بگوییم" یا لیتنی کنت معکم" به سیدالشهدا در زیارت" فأفوض فوضا عظیما" ای کاش ما در روز عاشورا بودیم و به آن فیض بالا می‌رسیدیم!؟ خب سیدالشهدا می‌گوید: بسیار خب حال آمدی دیگر، فرض کن روز عاشورا است دیگر این هم قبه من، خیمه من است. خب دیگر تو چه می‌خواهی؟ اصحاب امام حسین که آمدند در روز عاشورا نیامدند بگویند که یا سیدالشهدا ما می‌آییم جانمان را فدا

می‌کنیم در مقابل در آن طرف به ما این را بدهی آن را بدهی کدام‌یک از اینها این حرف را زد؟

تازه ما آمدیم زیارت کردیم، آنها جانشان را دادند. ما چه‌کار کردیم؟ تازه گردش هم کردیم این طرف و آن طرف را هم تازه دیدیم ... یک نفر از آنها را دیدید که بیاید بگوید: یابن رسول اللَه ... [خواسته‌ای دارم؟]

البته با هم شوخی می‌کردند. آن شب عاشورا مسلم بن عوسجه با هم شوخی می‌کردند و سر به سر هم می‌گذاشتند. ولی وقتی که می‌آمدند پیش امام حسین می‌گفتند که حالا که ما آمدیم به شهادت برسیم آن دنیا باید به ما حورالعین بدهی؟ آن دنیا به ما جنت و قصور بدهی؟ آن دنیا باید به ما چه و چه بدهی؟ اصلا این حرفها نبود. ما آمدیم این جا والسلام! تمام شد! امام حسین می‌خواهد بدهد می‌خواهد ندهد. بله یک چیز را باید بخواهد و آن اینکه ما را از این خانه بیرون نیاندازند! این مسئله است! و این را معامله که نمی‌گویند ... این نهایت بندگی و نهایت استیصالی است که یک عبد در مقابل

مولای خودش دارد. این مسئله، مسئله‌ای است که خب انسان در نظر می‌گیرد.

اما اینکه مرحوم آقا می‌فرمودند: "حتی انسان در قبال با اینها نباید از خدا فنا را بخواهد." این هم درست است. آنها بهتر می‌فهمند یا ما می‌فهمیم؟ امام حسین بهتر می‌فهمد یا ما می‌فهمیم؟ آن که بیشتر آگاه است آن که ولایت دست او است. درست شد؟ این مسئله! این را داشته باشیم. آنها هم بدشان نمی‌آید، آنها هم خوششان می‌آید که انسان این تقاضا را داشته باشد.

اما این که حالا که می‌رویم در آن جا چه کار کنیم بیشتر بهره ببریم؟ چه کار کنیم بیشتر فایده ببریم؟ چه کار کنیم چه کاری انجام بدهیم؟ نه کاری نمی‌خواهد [انجام بدهیم]. این نیت را داشته باشیم که [ای] سیدالشهدا، موسی بن جعفر، امام جواد علیهم السلام ما را در این منزل و در این درگاه خودتان نگه دارید. از این جا به جای دیگر حواله ندهید. در این بیت و در این ولایت ما را نگه دارید بعد هر کاری خواستید بکنید. این مسئله، مسئله مهمی‌است.

عرض کنم حضورتان که در این جا بعضی از دوستان مخدرات یک سوالهایی کردند که من البته به طور مجمل نسبت به این سوالها می‌توانم پاسخ بدهم و مفصلش انشاءاللَه برای بعد.

بعضی از دوستان فرمودند: نظر شما راجع به فلسفه در دین اسلام چیست؟ این که اگر مورد تأیید اسلام بود، پس چرا در زمان پیغمبر این مسئله نبود و ما در قرآن هم نداریم آیه‌ای که فلسفه تأیید شده باشد؟ فلسفه چه کمکی می‌تواند در راه شناخت دین اسلام داشته باشد؟ و چرا بسیاری از آقایان و بزرگان با فلسفه مخالفت می‌کنند؟

فلسفه یعنی فهم فلسفه یعنی ادراک فلسفه یعنی معرفت بحث فلسفی یعنی بحثی که از وجود و عالم هستی از او صحبت به میان می‌آورد. آیا معرفت هستی و معرفت عالم وجود، این [مسئله] گناه است؟ یا این که نه اگر ما قائل بشویم که کمال انسان بر معرفت است و بر علم است پس باید قائل بشویم بر این که آن چه که انسان را به این معرفت می‌رساند باید مطلوب باشد.

اگر قرار بر این باشد که فهم و دانش و علم مورد نظر پروردگار نباشد، خداوند چرا در ما عقل را آفرید؟ عقل برای تنفیذ بین حق و باطل و برای شناخت واقع است. عقل برای شناخت پروردگار است و طریق اثبات پروردگار و بالطبع التزام به احکام و التزام به تکالیف است. اگر ما عقل نداشتیم چطور می‌توانستیم پرورگار را اثبات بکنیم؟ اگر ما عقل نداشتیم چطور می‌توانستیم به وجوب مطابعت از رسول خدا و ائمه پی‌ببریم؟ اینها همه با واسطه عقل و دلیل است. تا به واسطه عقل اثبات وحدت واجب الوجود نشود که اوامر و نواهی او واجب الاطاعه نمی‌شوند. این راه، راه عقل است. منتهی هر کسی به هر مقدار که عقل دارد به همان مقدار بهره بیشتری می‌برد.

از آن چرخه که گرداند زن پیر *** نشان چرخ گردنده همی گیر[1]

آن پیرزن و آن شخص عامی خدا را با محدوده فکر خودش شناخته و آن شخص عالم و عاقل هم

---

[1] نظامی؛
از آن چرخه که گرداند زن پیر *** قیاس چرخ گردنده همان گیر

خدا را با فکر خودش شناخته. چه اشکالی دارد؟ و این که داریم در قرآن صحبت نشده چرا نشده؟ أفَلا یتدبَّرون، أفَلا یعقِلون! این همه آیاتی که راجع به تفکّر و تدبّر و تعقّل است برای چیست؟ آیاتی که انسان را دلالت برای اثبات ادله و براهین برای توحید می‌کنند لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا[1] که از برهان پی بردن معلول به علت اثبات توحید و اثبات صانع می‌شود مگر در قرآن نیست؟

آیاتی که دلالت بر حقیقت بساطت پروردگار می‌کند و این آیات در صور مختلف قرآن به عنوان آیات توحیدی مطرح است مگر غیر از این است که راه فهمیدن این آیات به واسطه تعقلِ صحیح و به‌واسطه فلسفه و حکمت است؟ چطور ما می‌توانیم معنای قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را بدون درس فلسفه و بدون درس حکمت بفهمیم؟ چطور ممکن است آیات سوره حشر و یا سوره حدید را بدون مطالعه و تدبّر تامّ در حقایق فلسفی بفهمیم؟ این کسانی که فلسفه نخواندند بیایند این آیات را ترجمه کنند و بگویند:

---

[1] سوره الانبیاء، آیه ۲۲.

آیا می‌شود بدون حکمت معنای هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ[1] را فهمید یا نه نمی‌شود؟ آیا بدون آن رسیدن به معنای حقیقت توحید که همان وحدت حقه حقیقیه و وجودبالصرافه است که همان قاعده صدرالمتألهین که می‌فرماید:" بسیط الحقیقة کل الاشیاء" آیا بدون این مسئله این آیات سوره توحید فهمیده می‌شود؟ و کلام امام سجاد علیه السلام که می‌فرمایند: در آخرالزمان علمایی خواهند آمد که معنای سوره توحید و شش آیه از سوره حدید را می‌فهمند اشاره به چه کسانی است؟ اینها مسائلی است که نسبت به این قضیه باید تامل بشود.

مطلب دیگر این که خب چرا بعضی از آقایان با این مسئله مخالفند؟ خب این یک مسئله عادی است. انسان اعداء ما جهلوا! انسان دشمن جهل خودش است. دشمن آن چیزهایی است که نمی‌داند. اگر اینها فلسفه بخوانند خب طبعا دست از عناد برمی‌دارند. بسیاری از این افراد بدون این که یک صفحه از حکمت و فلسفه خوانده باشند، اینها

---

[1] سوره الحدید، آیه ۳.

به جنگ و مبارزه با حکمت و فلسفه برمی‌خیزند. اینها اگر ... مگر فلسفه چه گناهی کرده، چه گناهی کرده؟ چرا این اختلاف اگر در میان فقها وجود دارد و آنها به وسیله اجتهادات خود به مسائل اختلافی می‌رسند این فتوا به حرمت میدهد، آن فتوا به وجوب می‌دهد. یعنی بین مشرق و بین مغرب اختلاف در فتوا وجود دارد چرا آن بحث را آن جا نمی‌برند؟ در حالتی که روایت روایت واحد است! چرا آن جا این حرف را نمی‌زنند؟ دو فهم مختلف از یک روایت وجود دارد. چه اشکال دارد؟ اینها همین طور فلسفه نخواندند و به مسائل فلسفه جاهل هستند در نتیجه با مسائل فلسفه با بینش و با نگرش غیر منطقی برخورد می‌کنند. و واقعیت قضیه این است.

مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی که ما از نجف برگشتیم خب ایشان در آن جا به حکیم و فیلسوف و به یک شخص عارف در نجف معروف بودند دیگر. و مطالبی از آنها هم نقل می‌کنند، انتقاداتی که می‌کردند، طعنه‌هایی که می‌زدند، پشت سر ایشان

چه حرفهایی که می‌زدند. مطالبی نقل می‌کنند که من بعضی از آنها را در بعضی از نوشته جات آوردم. انشاءاللَه بعدها ملاحظه می‌کنید. می‌فرمودند: من وقتی که از نجف آمدم یکی از علمای نجف که قبل از ما آمده بود در ایران و در تهران هم سکونت داشت و از اقوام ایشان هم بود آمد شروع کرد از مولانا و مثنوی پیش ما بدگویی کردن؛ این مردِ سنّی کافرِ جبری نمی‌دانم کذای کذا شروع کرد به گفتن! ما هیچی نگفتیم، نیم ساعت گفت ... بعد من رفتم مثنوی را آوردم گذاشتم جلوی او، همین طوری باز کردم گفتم: معنا کن! شعر اول را خواند نتوانست معنا کند! گفتم: مردک تو که هیچ مثنوی را که نخواندی، آخر چه داری می‌گویی که این جبری است و کافر است؟ با همین طور صحبت کردن که مسئله درست نمی‌شود. لذا می‌شود گفت که علت این مخالفتها ناشی از جهل و عدم اطلاع به مسائل فلسفی است.

صحبت دیگری که شده این است که کسی نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی و نماز شب و نافله را انجام دهد یا نه؟

بله، می‌تواند انجام بدهد این مسئله در مورد روزه است کسی که روزه بر ذمه دارد نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد اما نماز اشکال ندارد.

آیا می‌شود به خانمها یا شوهران خود برای نماز جماعت اقتدا کنیم؟

بله خیلی هم خوب است و مستحسن هم هست.

سوالی که ایشان مطرح کرده راجع به مطالبی است که عرض شده؛ علت این که انسان از مبدأ جدا می‌شود چیست؟

علتش غفلت است، علتش عدم رعایت مراقبه است و عدم اطاعت از مطالبی است که مطرح می‌شود.

وظیفه ما در قبال ذکرهایی که در خواب چندین بار تکرار می‌شود چیست؟

اینها باید مطرح شود نمی‌شود که ... [انجام داد] مگر این که مورد تأیید باشد.

لطفا بفرمایید که ما مدتی است که به شهرستان نقل مکان کردیم و معلوم نیست که چه زمانی به تهران برمی‌گردیم ولی امید بازگشت داریم تکلیف

نماز و اینها چیست؟

در تهران باید نماز را تمام خواند و روزه را باید گرفت.

اگر زنی به عشق این که فقط به زیارت ائمه مشرف شود سرکار برود اشکال دارد؟ چون شوهر برای این امر پول نمی‌دهد ولی اگر از خودم باشد ایرادی نمی‌گیرد.

نه اشکالی ندارد. خیلی هم مستحسن است. ان‌شاءاللَه ایشان هم مأجور خواهد بود.

ان‌شاءاللَه امیدواریم که خدا چشمان ما را بصیر و راه ما را مستقیم کند و نسبت به مسائل ما را بینا کند و خودش دست ما را بگیرد و از انانیت بیرون بیاورد و در هر حال سایه مقام ولایت حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه را از سر ما کوتاه نگرداند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد